



مشهد دامن گیرم کرد

خوبی روح هنرمند به این است که جا و مکان برایش اهمیت ندارد. هر وقت دلش تنگ دنیای هنر می شود، می گوید و می خواند و می نوازد و می سازد. خودش تعبیر جالبی از این موضوع دارد و می گوید: «سلوک روحانی» و در باور ما این واژه ها نمی گنجد و جا نمی گیرد.

دکمه ضبط را که فشار می دهیم انگشت های او برای لحظه ای از نواختن باز می ماند تا کوتاه و خلاصه بگوید: از هر آن چیزی که او را به امروز رسانده است. سال های سال زندگی در مشهد لحن و کلام مرد لرستانی را تغییری نداده است. همان ابتدای کلام می گوید: اهل بروجرد لرستان هستم و خاک دامن گیر مشهد دیگر رهایم نکرده است. من اینجا ماندگار شده ام خانم.

متولد ۱۳۲۷ است. طبیعی اش این است که خیلی سن و سال دار و فوت تر از این که استاد می نماید نشان دهد؛ اما روح هنر، جوان و سرزنده نگاهش داشته است. این را با ماشااا... محکمی به استاد می گویم تا برود سراغ سال های بعد زندگی اش و تعریف کند: «در خانواده مذهبی به دنیا آمدم و بزرگ شدم. نمی دانم از بین همه آن ها، چرا موسیقی من را به دنبال خود کشاند. کشش و تمایلی که از کودکی در وجودم بود را دوستان اهل هنر تقویت کردند. فرخ پور، دوست دبیرستانی ام این علاقه را تشدید کرد. او ویلون می زد و اجراهای زیادی در مدرسه داشت و من هم پایه پا و همراه او بودم.»

بدون ساز نفس ام تنگی می کند

مخالفت های خانواده ام نتوانست ذره ای از علاقه ام را در این حوزه کم کند. با این که پدرم دوست داشت به خاطر فن بیانی که دارم، سخنران شوم اما موضوعی که مرا به این وادی کشاند، فراتر از حس های زمینی بود. این را با ایمان کامل می گویم. از یک مجلس صمیمی و دوستانه متوجه شدم که زمان نواختن موسیقی حال جیبی پیدا می کنم. استاد طبایبی شروع به نواختن ویلون کرد. صدای این ساز چنان مدهوشم کرد که چیزی از دنیای اطراف نمی فهمیدم. مدتی در آن حال بودم. بعد از آن مجلس فهمیدم من را هم را پیدا کرده ام. می توانستم گرسنگی و تشنگی و هر سختی را تحمل کنم اما بدون ساز و موسیقی، نفسم تنگی می کرد. آن روزها هنوز در بروجرد بودم. شنیده بودم مشهد شرایط فرهنگی خوبی دارد و در حوزه موسیقی افراد علاقمند را جذب می کند. خواهر من در این شهر زندگی می کرد و همسرش ارتشی بود و این جریان هم زمان شده بود با انتقال شوهرش به خوزستان که زمینه را برای آمدن من به مشهد و همراه بودن با خانواده او زیاده تر می کرد. آن زمان به خیال موقتی بودن به مشهد آمدم اما ماندگار شدم.

موسیقی را در مشهد ادامه دادم

همان روزهای اول رفتم سراغ مرکز فرهنگ و هنر. توفیق آشنایی با استاد ظهیرالدینی را آنجا پیدا کردم. من، یک جوان شهرستانی، این جرئت را به خود دادم که در حضور استاد با اعتماد به نفس بگویم می توانم بنوازم. ویلون را که دستم داد نواختم؛ بی درنگ و هر تکه ای که تا آن روز آموخته بودم. آن را که زمین گذاشتم. استاد متعجب نگاهم می کرد؛ با این پرسش که از کجا یاد گرفته ای پسر؟ برای او هم توضیح دادم که هر آهنگی را که گوش می دهم، تمرین کرده و اجرا می کنم. زمانی که گفت می توانی بمانی و استعدادش را اداری سر از پا نمی شناختم. این دنیا برایم غیر قابل وصف بود. من در مشهد ماندگار شدم. هر قطعه ای را گوش می دادم، یاد می گرفتم. با تار و ویلون خیلی مانوس بودم اما تجربه نواختن سازهای دیگر را هم دوست داشتم.

موسیقی روح حوضی در کنار فاخر

آن زمان موسیقی هم دو نوع فاخر و روح حوضی را شامل می شد که موسیقی روح حوضی معمولاً در مجالس شادی و ختنه سوران و در منازل برگزار می شد؛ به این شکل که در خانه اعیان و طبقه مرفه، تخته ای روی حوض می گذاشتند و گروه موسیقی در اطراف آن چادر می زدند و معمولاً کسی آن ها را نمی دید و آهنگ هایی که ریتم خاصی داشت را تقاضا می دادند و نواخته می شد اما کم کم بساط موسیقی روح حوضی بر چیده شد.

نگفتید چرا سراغ سازندگی تار رفتید؟

این پرسش، مکثی بین صحبت های استاد می اندازد تا دوباره گریزی کوتاهی به روزهای کودکی اش بزند.

از همان زمان هر ابزار موسیقی ای که می دیدم دوست داشتم ببینم چطور ساخته شده است. هر تخته و چوبی که دستم می رسید، چند تکه اش می کردم. برای من همیشه کنجکاوی وجود داشت که بیکره چوب چگونه صدا تولید می کند و به چه شکلی ساخته می شود. ساعت ها ساختار آن را بررسی می کردم و کم کم به ساختن ساز روی آوردم. برای خودم ساز می ساختم. بعدها توی این کار مهارت پیدا کردم و یک گوشه از منزل و محل زندگیمان شده بود کارگاه ساخت سازها. البته همیشه به دنبال این بودم که بهترین صداها را بسازم؛ نه بهترین بازار را. البته این جدا از کار کارمندی ام بود. نواختن و ساختن تار را بیشتر به خاطر دلم و بعد از ساعت اداری انجام می دادم.

پس سازهایی که می نواختید ساخت خودتان بود؟

بله اما خوب است یادی کنم از فروشگاه «چنگ» مشهد و علی جان متبسم که در کنار اسباب بازی فروشی مغازه اش محل فروش سازها بود. من اولین بار ویلونی از استاد علی جان به ۱۵۰ تومان خریدم که بعدها به سرعت رفت اما داشتن این ساز برایم خاطره انگیز و زیبا بود. چون موسیقی در گوش و وجودم بود، بعدها خیلی راحت ساز می ساختم.

سفارشی کار می کنید یا برای بازار ساز می سازید؟

من خیلی به ساختن برای بازار اعتقاد ندارم؛ ولی تقریباً بیشتر آموزشگاه های موسیقی مرا می شناسند و گاهی هنر جویانشان را به سراغم می فرستند تا ساز خوب تهیه کنند و من هم نهایت هم کاری را با آنها دارم. حتی ساز را می دهم تا به استادشان نشان بدهند. انتظار مشتری را نمی کشم و همیشه برای دل خودم ساز می سازم؛ چون لذت می برم.

ساخت چه سازی را بیشتر دوست دارید؟

همه سازها؛ کمانچه، تنبور... اما دنیای عرفانی تار و کمانچه بیشتر به وجودم می آورد. دنیای عجیب و وصف نشدنی ای دارد که قابل تعریف نیست.

مواد اولیه کارتان را از کجا تهیه می کنید؟

معمولاً در مشهد برای تهیه مواد اولیه مشکلی نیست و خیلی راحت به دست می آیند.

این طور که من می بینم کار شما معمولاً با چوب است. چوبی که

ساز می شود، باید چه ویژگی هایی داشته باشد؟

چوب روح دارد و حس را منتقل می کند. طبق توصیه اساتید و افراد با تجربه، چوب باید کهنه باشد. معمولاً از درخت گردو و توت و کاج و بلوط استفاده می شود. البته درخت توت، کهن است و گاهی حیف است که این درخت به خاطر چوبش از بین برود.

برای اینکه صدای زیبایی از ساز شنیده شود، نوازنده باید حرفه ای باشد یا ساز باید خوب باشد؟

هر دو. من بارها گفته ام که نوازنده باید حسی ماورایی و از بالا داشته باشد تا بتواند آن را روی تارها بنشاند و امواجش کسی را تکان دهد اما ساز هم باید خوب باشد.

عده ای می گویند اگر موسیقی سنتی

ما پیشرفتی نمی کند به خاطر این است که بهروز نشده است. شما به نوآوری در

ساخت ساز اعتقاد دارید؟

نوآوری خوب است ولی نباید از اصول خارج شد. بعضی ها می گویند چرا صدای سه تار کم است؟ خوب نباید صدایش بلند باشد. اگر غیر از این بود که سه تار نبود. یا می گویند چرا تار جیغ نمی زند؟ تار باید صدای خودش را داشته باشد. من معتقدم موسیقی خاص خودمان و سازهایمان باید حفظ شود.

شما خودتان به دنبال ساخت ساز

ابداً می هستید؟

بله به فکر آن هستم. تلاش هایی هم کردم و عود پشت تخت را ساخته ام.

سازها باید خیلی گران قیمت باشند؟

قیمت ها بر اساس نوع چوب و زمانی که برای آن گذاشته شده است فرق می کند. از ساز یک میلیونی در بازار وجود دارد تا قیمت های بالاتر.

توی این مجموعه (مصلی) اهل دادن

تخفیف هم هستید؟

گفتم به بازار فکر نمی کنم. اگر ببینم کسی واقعاً به این حوزه علاقمند است تا جایی که بتوانم کمکش می کنم که بتواند بماند و ادامه دهد.

از اینکه بهترین روزهای زندگی تان را

پای این کار گذاشته اید پشیمان نیستید؟

من از این دنیا و مراوده با آدم های آن خیلی چیزها آموخته ام. عرفان و شهود آدم را از این دنیا غافل می کند و حس سبکی و راحتی ای که داری اصلاً با هیچ چیزی که شما فکرش را نکنید، قابل قیاس نیست. مابزرگانی چون استاد صبا در این حوزه داریم که نا آشنا و گمنام برای تأمین جهیزیه دختران بی بضاعت نواخته اند و حظش را برده اند. زبان موسیقی و هنر را آن هایی که اهل دل هستند، متوجه می شوند و می فهمند.

و توصیه ای برای آن هایی که دوست

دارند دنیای موسیقی را تجربه کنند؟

اول و آخر کلام این است که این وادی شیدایی می خواهد. بعضی ها بهترین سازها را می خرند و برای بهترین کلاس ها هزینه می کنند اما آن حس درونی را ندارند و برخی هم از جاهایی ستاره می شوند که گمانش را نمی بری.